



۲۰۱۷/۰۶/۱۵



حمید انوری

چرا هر بادی وزد، پیش‌اش دوانیم؟!

در شرایط ناهنجار، غیر امن، خطرناک و نامطمئن کنونی که در کشور به خون خفته ما حکمفرما است، طالب و داعش و القاعده و الفائده و المائده زندگی را بر مردم زهر مقاتل ساخته اند و جهنمی را در روی زمین به وجود آورده اند، آیا عاقلانه است که اجتماعات، راهپیمائی‌ها، تظاهرات و تحصن‌ها را در هر کوچه و خیابان و سر هر چهارراه برپا کرد و خلق خدا را به کشتن داد؟!

خوب میدانیم که تروریستان همیشه منتظر چنین فرصت‌ها هستند و همیشه هم بزرگترین ضربات را در چنین تجمعات وارد آورده اند، باز هم با این نام و آن نام و این رسم و آن رسم، جهت تأمین منافع شخصی و گروهی و قومی و مذهبی و...، دست به چنین مانورهای ناجائز میزنیم و خلقی را به کشتن میدهیم.

درست بعد از فاجعه عظیم و خونین و وحشتناک "چهارراهی زنیق"، چند فرد شناخته شده با سر و صدا و داد و فریاد و به یقین مصرف یک مشت پول بادآورده، با استفاده از احساسات پاک مردم، زمینه شورش و اغتشاش را آماده ساختند تا از آن آب خون آلود، ماهی مطلوب خویش صید کنند.

در مورد چگونگی و اما و مگرهای آن فاجعه دردناک و وحشت‌انگیز و اینکه نه طالبان مسؤولیت آن را پذیرفتند، نه شاخه حقانی و نه هم داعش؛ چیز چیزی تذکر داده شده است و هموطنان ما در مورد راهپیمائی‌ها، تظاهرات، تحصن‌ها و اعتراضات بعدی آن هم چند و چون قضیه را از زوایای مختلف به بحث و بررسی گرفتند.

و اما من می‌خواهم عاجزانه خدمت هموطنان شریف و پاک دل خود عرض کنم اینکه نباید بیش از این فریب هر کس و ناکس را خورده و هر باد که وزد بدون اندک تفکر و تأمل، پیش‌پیش باد دوان باشیم؛ آخر چرا و تا کدام زمان؟!

گاهی پیش‌پیش حزب می‌دویم و گاهی جمعیت، گاهی پیش‌پیش جنبش می‌دویم و گاهی حرکت و وحدت و

روشنی و تاریکی. آخر برما چه رفته است که پیش‌پیش

هر باد دوانیم؟!

به این عکس از تازه‌ترین راهپیمائی دقت کنید و لحظه اندر مورد تفکر.

در تظاهرات ۱۲ جوزا در کابل نظر به گزارشات خبری بین ۵ تا ۷ نفر از راهپیمایان کشته شدند و ده‌الی بیست



نفر دیگر زخمی شدند، اما در این راهپیمایی که گویا از طرف "شورای اجتماعی جوانان خیرخانه" ترتیب داده شده است، تنها و تنها پوستر های پسر "محمد علم ایزدیار" به چشم می خورد و دیگر هیچ. این پوستر های رنگه و شعار های فرمایشی با پول "ایزدیار" که از کیسه ملت دزدیده است، تهیه شده و در اختیار یک مشت افراد اجبر و شاید هم یک تعداد هموطنان ساده دل ما قرار داده شده است و در پس پرده این نمایشنامه، هیچ ریشه مردمی وجود ندارد.

حال کمی درمورد پسر "ایزدیار" که در آن راهپیمایی به دستور پدر نقش شورش گر را بازی میکرد و کشته شد با هم می خوانیم:

"سالم ایزدیار پسر علم ایزدیار معاون مجلس سنا یکسال قبل در یک میدان سگ جنگی در خیرخانه با پسر جنرال جرنت دست و یخن شد و پسر جنرال جرنت را با فیر مرمی تفنگچه کشت.

مساله تا اندازه بزرگ شد که پدر های هر دوی شان با گارد های امنیتی خود در مقابل یکدیگر قرار گرفتند و در بلاک های تهیه مسکن یک روز حالت اضطرار اعلام شده بود.

این موضوع با پادرمیانی بزرگان موقتاً خاتمه یافت تا در موقع دیگری رسیدگی شود، ولی چون پسر علم ایزدیار بود هیچکس برایش چیزی گفته نتوانست.

این جوان که متهم به قتل بود مدت یکسال آزادانه در هندوستان چکر زد و چند روز قبل وارد کابل شد و وی در جمع تظاهر کننده ها شرکت کرد.

به اساس شواهد و چشم دید کسانی که در نزدیکی او بودند، از جمله تظاهر کنندگان یک جوان که از جمع خود شان بود بالایش فیر کرد. سالم ایزد یار زخمی شد و بعداً جان به حق داد.

این معلومات از سایت "شبکه اطلاع رسانی افغانستان- بخش تلکس شایعات" گرفته شده است که با خوب و بد و چند و چون سایت مذکور کاری نداریم، اما این "شایعه" تا اندازه قرین به واقعیت می نماید.

یک عکس هم ضمیمه آن "شایعه" است که در ذیل تماشا میکنید.



در عکس طرف راست پدر و پسر "ایزدیار" دیده می شوند و در عکس طرف چپ یک مرد که تفنگچه در دست دارد. اینکه آیا عکس چپ با عکس راست پیوندی دارد یا خیر، و اینکه آیا همین فرد قاتل سالم ایزدیار است یا خیر، بخدا معلوم.

اما اینکه پسر "علم ایزدیار" در هندوستان تشریف داشته است و درست چند روز قبل از فاجعه خونین "چهارراهی زنبق" به کابل آمده و در تظاهرات بعد از آن نقش اساسی بازی کرده است را از قلم یک جهادی شان باهم از نظر میگذرانیم.

"... محمد سالم ایزدیار جوان سلحشور بود. روح ناآرام داشت و در برابر تبعیض و بیعدالتی حساسیت بیحد نشان می داد. برای یاری و کمک به دوستان و هر نیاز مند و مظلوم، شوق مفرطی داشت و احساس وجد می کرد. مودب، متواضع و با اخلاق بود. او سازمان مدنی جمعیت فکر را بنیان گذاشت تا از این طریق سهم موثر تر و بیشتری را در کمک و اصلاحات جامعه و در برابر فساد سیاسی نظام ایفا کند. او در رشته مطالعات دفاعی و استراتژیک در سطح ماستری در هندوستان تحصیل می کرد و در این روزها با استفاده از رخصتی تابستانی به کابل برگشته بود. دیروز مانند هزاران تن دیگر برای دادخواهی و پاسخ گویی دولت در حمله خونین تروریستی دهم جوزا در پایتخت که ششصد نفر را به خاک و خون کشید، به خیابان آمد تا فریاد اعتراض را بلند کند. نه واسکت انتحاری به تن کرده بود، نه سلاح به شانه داشت و نه بسوی نیروهای امنیتی و نظامی سنگ پرتاب کرد. او از میان صف مظاهره چپان به تنهایی خود را به نزدیک این نیروها رساند و برای شان گفت:

ما در حمایت از شما و مقاومت شما علیه تروریسم و تروریستان این جا آمدیم. فقط صدای خود را به گوش دولت و دولت مردان می رسانیم تا وجدان پاسخگویی و احساس مسئولیت پیدا کنند. اما وقتی دوباره به صف تظاهرات برگشت، بلا درنگ از سوی آن نیروها بگونه عمدی و هدفمند مورد شلیک مرمی قرار گرفت. دقیقاً رویش را نشانه گرفتند. گلوله به زیر چشمش اصابت کرد و از عقب سرش بیرون رفت. سالم نقش زمین شد و جان به جان آفرین تسلیم کرد. ...

... اما جناب ایزدیار نایب اول مجلس سنای افغانستان نماینده منتخب ولایت پنجشیر در این مجلس از انگشت شمار سیاست مداران و فعالان سیاسی غیر پوپولیست و فاقد تکبر و تظاهر در این سرزمین مصیبت زده و ماتمکده است که در برابر مردم خود تواضع و صداقت دارد...."

(در این غربت سرا گریستم! - کنده هائی از قلم فرسائی های "محمد اکرام اندیشمند" در سوگ سالم ایزدیار - منتشره سایت گفتنمان دیموکراسی).

حال می بینیم که بلی حقیقتاً سالم ایزدیار در هندوستان تشریف داشته است و حقیقتاً هم چند روز قبل از فاجعه "چهارراهی زنبق" گویا جهت رخصتی به کابل تشریف فرما شده است. اینکه آیا او در هندوستان چکر میزد یا مشغول تحصیل بود هم به خدا معلوم، اما او فقط یک سال می شد که در هند بود، اما جناب اندیشمند تلاش کرده است تا از مرده او یک قهرمان بسازد، گویا جمعیتی ها در این نوع کارها ید طولا دارند، او مینویسد: "... او در رشته مطالعات دفاعی و استراتژیک در سطح ماستری در هندوستان تحصیل می کرد."، اما جناب اندیشمند تذکر نداده اند که سالم ایزدیار در کدام پوهنتون، در کدام شهر هندوستان و از چه مدت مشغول تحصیل بوده است.

اما و مگر خوب است متذکر شده اند که " ... محمد سالم ایزدیار جوان سلحشور بود. روح ناآرام داشت و در برابر تبعیض و بیعدالتی حساسیت بیحد نشان می داد." ، کاش در مورد تبعیض و بی عدالتی پدر حساسیت نشان میداد.

ولی در "تلکس شایعات" می خوانیم که سالم ایزدیار، پسر علم ایزدیار یک سال قبل در یک مسابقه سگ جنگی، پسر جنرال جرنت را به قتل میرساند و بعد توسط پدر فراری داده شده و به هندوستان فرستاده می شود و... و در نوشته جناب اندیشمند می خوانیم که "سالم ایزدیار" روح نآرام داشته است و نیز تازه از هند به افغانستان برگشته بود و...

گویا به گونه ای این واقعات باهمدیگر در پیوند بوده اند و سالم ایزدیار به دستور پدر به افغانستان برمیگردد، در تظاهرات ۱۲ جوزا شرکت میکند و چون روح نآرام داشته است به ماجراجویی دستوری می پردازد و از طرف پدر و باند جمعیت اطمینان دارد که " ارگ را چپه میکنند"، احمد ضیاء مسعود نیز قبلاً به اشرف غنی و ارگ اخطار داده بود که فعلاً برای "مردم؟" گفته است کاری نکنند و آرام باشند و باقی ماجرا.



حال هموطنان شریف ما خود اندکی سر در گریبان کرده و قبل از اینکه یک مشت افراد سود جو از وجود نازنین شان استفاده های ناجائز ابزاری کنند و آنان را به جاده ها و خیمه های تحصن بکشانند، چشم باز کنند و از

پیش پیش هر باد ای دوان نشوند.

تا کی به نام حزب و تنظیم و جمعیت و جنبش و روشنی و تاریکی و رستاخیز و قیامت و کنگره و منگره، به نام قوم و قبیله و طایفه و عشیره، بنام زبان و دین و مذهب خون همدیگر بریزیم، وطن را به خاک و خون بکشیم و از بهشت زیبای وطن، جهنم سوزان در روی زمین بسازیم؟! بیائید یک مشت شویم و برای دشمنان داخلی و خارجی این مرز و بوم با صفا که خانه مشترک همه ما و شما است، فرصت جرم و جنایت و خیانت ندهیم. چه خوش گفت شاعر شیرین سخن افغان زمین، محترم "محمد نیسم اسیر":

ای عدو! آخر به پای خویش، خم می سازمت
گر نشد با تیغ بران، با قلم می سازمت

یار زنده و صحبت باقی....